

## ادیان الهی از منظر قرآن

دکتر محمد ایوب  
ترجمه مجید مرادی

اشاره

آنچه از پی می آید سخنرانی دکتر محمود ایوب، استاد و محقق لبنانی دانشگاه تمپل است که در مرکز مطالعات اسلام و مسیحیت دانشگاه بلمند طرابلس (لبنان) ایراد کرده است.

اسلام در محیطی مسیحی - روحانی زاده شد؛ زیرا پیش از اسلام، مسیحیت در منطقه عربی رواج یافته بود. می توان گفت مسلمانان از اندیشه و یا روحانیت مسیحی، این ایده و تصور رایج پیش از اسلام را که حیات انسانی و هستی، نفس رحمان (خدا) است، برگرفته بودند. در همین سیاق می توان این آیه از قرآن را تفسیر کرد:

«زمانی که خدا انسان را آفرید از روح خویش در او دمید». و همین دم الهی است که انسان را از دیگر مخلوقات تمایز بخشیده است. اسلام از آغاز، با یهود شبه جزیره عربستان نیز تعامل داشته است، اما تعامل اسلام - یهودیت، تعامل در قالب روابط تشریحی، سیاسی و اقتصادی بوده است. از این رو باید انتقادات قرآن از جامعه یهودی مدینه را به عنوان بازتاب این حقیقت تاریخی بفهمیم. من بر این باور هستم که اجتماعات مسیحی

بزرگی در شبه جزیره وجود نداشت تا بتواند تأثیر سیاسی هم وزنی در جامعه یهودی مدینه داشته باشد، اما رابطه اسلام با مسیحیت، دست کم در آغاز بعثت وحتى در مدینه، بیش تر رابطه ای معنوی بوده است تا رابطه ای اجتماعی. در اینجا خواهیم کوشید تا این موضوع را روشن کنم.

از دیدگاه تاریخی، قرآن و رسالت محمدی پس از عصری طولانی و بعد از دوره شمولیت دینی و تمدنی - که از قرن هشتم یا ششم پیش از میلاد آغاز شده بود و کارل یاسپرس دانشمند معروف آلمانی آن را «عصر محوری» نامید - ظهور کرد. ادیان چینی و هندی نیز در همین دوره پیدا شدند و زرتشت هم در همین عصر ندای توحید را سر داد. در این دوره، پیامبران تورات یا عهد قدیم، با ندای عدالت اجتماعی ظهور می یابند و اعلام می دارند که خداوند تنها اقامه شعائر الهی را از انسان نمی خواهد، بلکه هم چنین از او می خواهد تا عدالت را نیز به پا دارد و به بُعد معنوی زندگی خویش و هم چنین ارتباطش با خداوند اهمیت بدهد. در پی این عصر، دوره مهمی فرا می رسد که در آن تمدن هلنی - یونانی عهد اسکندر و جانشینان او به عنوان یک چارچوب تمدنی عام، برای همه تمدنهای اروپایی و خاورمیانه ای و حتی سرزمین فارس، مطرح می شود. از نظر من پایان این دوره، آغاز ظهور مسیحیت به عنوان یک دین فراگیر و تا اندازه ای مخالف با یهودیت سخت گیر و جزم اندیش است. یهود خود را قوم برگزیده خدا می دانست، در حالی که حضرت مسیح به پیروان خویش می گفت: فخر مورزید که فرزندان ابراهیم هستید؛ زیرا خداوند را توانایی آن هست که از این دست فرزندان از ابراهیم پدید آورد.

این دوره نیز که از قرن هشتم پیش از میلاد آغاز شده بود، با ظهور حضرت محمد(ص) پایان یافت. از این رو می بینیم در قرآن ندای توحید، وحدت انسان و کثرت گرایی تمدنی و زبانی را در جهان سر می دهد. خداوند می گوید:

«و من آیاته خلق السموات والأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم» روم/۱۴

و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما است. معنای آیه این است که خداوند انسانها را با زبانها و تمدنها و عرف های گوناگون آفریده است. من معتقدم که کثرت گرایی زبانی به گونه ای که قرآن از آن سخن می گوید، شامل کثرت گرایی تمدنی و دینی نیز می شود؛ زیرا ادیان سرچشمه همه تمدنهای بشری هستند. این امر دست کم درباره ادیان بزرگ، پذیرفته شده است. بنابراین، قرآن بر این پدیده فراگیر - که قرنهای پیش از ظهور اسلام و در قالب کثرت گرایی تمدنی و دینی آغاز شده بود - مهر تأیید می نهد.

ما این پدیده را در بسیاری از آیات قرآن ملاحظه می کنیم، مانند این آیه:

«کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشّرين منذرین و أنزل معهم الکتاب بالحقّ لیحکم بین

الناس فیما اختلفوا فیہ» بقره/۲۱۳

مردم، امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را به حق فرورستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

قرآن اختلاف بین مردم را به حسدورزی و ستیزه جویی نسبت می دهد و حساب کثرت و اختلاف نظر و اختلافی را که موجب حسدورزی و کینه جویی و دشمنی انسانها نسبت به یکدیگر شود، از هم جدا می کند. اما نگاه قرآن به انسان چگونه است؟ از نظر قرآن، انسان می تواند به بلندترین مراتب روحی رسیده یا به پست ترین درجه تباهی نایل آید. خداوند می گوید:

«لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم. ثمّ ردناه أسفل سافلین. إلاّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات

فلهم أجر غیر ممنون» تین/۴-۶

به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیم، مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، که پاداشی بی منت خواهند داشت. در ضمن این کثرت گرایی تمدنی و نژادی بنیاد بشری، مشترکاتی هم وجود دارد که وحدت انسانی را تحکیم می بخشد. این مشترکات، از توحید الهی سرچشمه می گیرد و چه بسا از این اصل که از آنجا که خدای یگانه است، خلق او نیز یگانه است و انسانیت هم یگانه:

«یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنا أکرّمکم عندالله

أتقاکم» حجرات/۱۳

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یک دیگر شناسایی دوسویه حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

از نظر قرآن تکریم بنی آدم چنین است:

«و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر

ممن خلقنا تفضیلاً» اسراء/۷۰

و به راستی ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.

راز این گرامی داشت در معرفت و توانایی انسان در گفت و گو و فهم متقابل و بکارگیری زبان نهفته است. قرآن می گوید:

«و علم الآدم الأسماء کلها» بقره/۳۱

و خدا همه [معانی] نامها را به آدم آموخت.

سپس این نامها را بر فرشتگان عرضه کرد، اما آنان پاسخ را نمی دانستند و عذر آوردند و گفتند:

«سبحانک لاعلم لنا إلا ما علمتنا» بقره/۳۲

منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانش نیست.

آن گاه خداوند فرشتگان را به سجده بر آدم - که سجده تعظیم و نه سجده عبادت بود - فرمان داد.

نافرمانی اساسی از همین نقطه آغاز شد. این نافرمانی، نافرمانی آدم نیست که در قرآن آمده است:

«و عصی آدم ربّه فغوی. ثمّ اجتابه ربّه فتاب علیه و هدی» طه/۱۲۱-۱۲۲

آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و به بیراهه رفت، سپس پروردگارش او را برگزید و بر او

ببخشود، و [وی را] هدایت کرد.

نافرمانی اصلی از دید اسلام - اگر چنین تعبیری درست باشد - نافرمانی ابلیس است. نافرمانی

ابلیس به سبب کبرورزی او بود و نه عدم اطاعت او. خداوند به سبب آن که به بنی آدم عقل و توانایی

بر اشاره به اشیا - به مدد رموز زبان - بخشید، او را گرامی داشت. از نظر قرآن، خدا به امور همه انسانها

و نه تنها مسلمانان اهتمام می ورزد. در اینجا - هر چند موضوع سخن ما نیست - باید مفهوم شریعت و

مفهوم فقه را از هم جدا کنیم. «شریعت» احکام قرآن و سنت نبوی است، اما آنچه که مالک و ابوحنیفه

و احمد بن حنبل و شافعی و [امام] جعفر صادق (ع) و دیگران عرضه کرده اند، مذاهب فقهی است.

قرآن به مسائل عادی زندگی انسان، مانند ارث و ازدواج و طلاق پرداخته است؛ اما باید بین امور

اساسی و امور مباح در دین فرق بگذاریم. به عنوان مثال آیات مربوط به چند زنی پس از جنگ احد

نازل شده است و خداوند هم چند زنی را بر همه مسلمانان واجب نگردانده است و حتی گفته است:

«و إن خفتم ألا تعدلوا فواحدة» نساء/۳

پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، به یک زن [اکتفا کنید].

بنابراین باید در مطالعه هر دینی بین امور اساسی و امور غیراساسی فرق بگذاریم.

قرآن می گوید: اختلاف ادیان برخاسته از حکمتی الهی است:

«و لو شاء الله لجعلکم امّة واحدة و لکن لیبلوکم فی ما آتاکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم

فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون» مائده/۴۸

و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده

است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت [همه] شما به سوی خدا است.

آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید، آگاه تان خواهد کرد.

شبهه این نص قرآنی را در کتاب مقدس می خوانیم که می گوید: «ما امروزه در آیینه با نگاهی

مبهم می نگریم، اما در آن روز نگاه ما رویارو خواهد بود. امروز شناخت من ناقص است، اما در آن روز

آنچه را که باید بشناسیم خواهیم شناخت. زمانی که به سوی خدای سبحان بازگشتیم، او ما را درباره

عقاید و رفتارها و مبادی معنوی و اجتماعی مورد اختلاف، آگاه خواهد کرد.»

اما به طور مشخص دیدگاه قرآن به مسئله کثرت گرایی دینی چگونه است؟ در قرآن دو آیه داریم که تقریباً با الفاظی همگون آمده اند، اولی در سوره بقره و دومی در سوره مائده. این مهم است که بدانیم سوره بقره در اوایل هجرت و در مدینه نازل شد و نخستین سوره بزرگ قرآن است و سوره مائده از آخرین سوره های است که در مدینه بر پیامبر نازل شد. قطعاً حکمتی در کار بوده است که این آیه هم در آغاز هجرت به مدینه و هم در پایان نزول قرآن در مدینه آمده است. آیه چنین است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بقره/۶۲

در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده، و کسانی که یهودی شده اند و ترسایان و صابئان، آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته و کار شایسته کرده اند، اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد.

در سوره حج نیز آیه ای است که می تواند به عنوان مقدمه این آیه قرار گیرد. آن آیه چنین است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» حج / ۱۷

کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا در روز قیامت میان شان داوری خواهد کرد؛ زیرا خدا بر هر چیزی گواه است.

در اینجا می بینیم که اصطلاح ادیان از نظر قرآن، تنها شامل ادیان اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان نمی شود. به اعتقاد من درست نیست که گفته شود تنها یهودیان و مسیحیان و نه مسلمانان - اهل کتاب اند؛ زیرا در آن صورت از یاد برده ایم که اصطلاح «اهل کتاب» بیش از همه بر مسلمانان درست می آید. با این حال تکثرگرایی دینی در قرآن به اهل کتاب منحصر نیست. آیه سوره بقره می گوید: مؤمنان (مسلمانان) و یهودیان و مسیحیان و صابئی ها؛ صابئی ها چه کسانی هستند؟ از نظر علما و فقها، آنان کسانی بوده اند که ستارگان را می پرستیدند و کتاب [آسمانی] نیز نداشتند. اگر بگوییم که ادیان دارای نبوت و کتاب، این تنها شامل یهودیت و مسیحیت و اسلام خواهد شد و در آن صورت باید بگوییم که صابئی ها نمونه ادیان بی کتاب اند، و آن گاه باید معتقد شویم که تکثرگرایی دینی در قرآن، منحصر به اهل کتاب نیز نیست. از دید قرآن چنین تکثرگرایی دینی نباید بر پایه تفاخر دینی و خرده گیری بر دین دیگری استوار باشد. در سوره نساء دو آیه است که در زمینه مورد بحث اهمیتی فوق العاده دارند. گفته می شود که اهل ادیان و به طور مشخص یهودیان و مسیحیان و مسلمانان هر کدام بر دیگری فخر می فروختند و دین خود را مهم تر و بهتر از دین دیگری می دانستند.

آن گاه آیه ای نازل شد که می گفت:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا  
وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يظْلَمُونَ نَقِيرًا»

[پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست، هر که بدی کند در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای یاری خود، یار و مددکاری نمی یابد و کسانی که کارهای شایسته کنند - چه

مرد باشند یا زن - در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند، و به قدر شیار هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند.

آنچه در اینجا مهم است، نامها و گرایشهای دینی نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد، ایمان به خدا و روز قیامت و انجام عمل صالح است. نمی توان رحمت خدا را منحصر در ملت و قوم خاصی دانست؛ زیرا رحمت خدا - چنان که قرآن می گوید: - همه چیز را شامل می شود. در اینجا باید به این نکته توجه داشت که قرآن، خدا را از هر چیزی منزه می داند و هیچ چیزی را همانند او نمی داند: «لیس کمثله شیء» و خدا خود را به هیچ چیزی جز به رحمت ملزم نساخته است. قرآن این التزام را در چندین آیه طرح کرده است: «کتب علی نفسه الرحمة» [خدا] رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.

رحمت به معنای محبت است و ژرفای این محبت در رابطه پدر و مادر و فرزند دیده می شود. واژه رحمت مشتق از رَحِم است. در حدیث آمده است: نخستین چیزی که خداوند آفرید، رحم است و یکی از نامهای خداوند نیز از همین واژه مشتق شده است. بنابراین، یکی از نقاط اشتراک ما مسلمانان و مسیحیان، امیدواری به رحمت خدای عزوجل است.

با این حال قرآن بر وجود رابطه ای متمایز و ویژه میان مسلمانان و مسیحیان تأکید می کند. قرآن به پیامبر (ص) خطاب می کند:

«و لتجدنَّ أشدَّ الناس عداوةً للذین آمنوا الیهود و الذین أشركوا و لتجدنَّ أقربهم مودةً للذین آمنوا الذین قالوا إنا نصاری»

مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم، نزدیک ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت. واژه «یهود» در کاربرد قرآنی و یا بیش تر کاربردهای قرآنی آن، اشاره به بنی اسرائیل و یا یهود - به عنوان ملتی که در قرنهای متوالی جریان داشته است - و نیز به یهودیان مدینه که اسلام را رقیب قدرت اقتصادی و اجتماعی خود می دیدند، اشاره دارد؛ اما چرا قرآن می گوید: «الذین قالوا إنا نصاری»؛ یعنی کسانی که می گویند ما نصرانی هستیم، و نمی گوید کسانی که نصرانی هستند؛ زیرا قرآن گواهی می دهد و چه بسا گرایش ایشان نیز همانند گرایش اعراب بدوی باشد:

«قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا»

[برخی از] بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، ولی بگویید: اسلام آوردیم.

بنابراین، نقل سخن نصارا که گفتند: إنا نصاری برای تصریح بر گواهی است.

پرسشهایی درباره نصارا در قرآن مطرح شده است که آیا آنان مسیحیان اند و یا به عبارت روشن تر آیا آنان از مسیحیان روم و بیزانس هستند؟ ما نمی توانیم بگوییم که نصارای شبه جزیره عربستان، مسیحی نبوده اند و الهیات شان را هم جدا از الهیات کشیشان ارتدکس یا کشیشان شرقی و غربی کلیسای نخست نمی بینیم. قرآن دلیل دوستی نصارا با مؤمنان را چنین توضیح می دهد:

«ذلک بأنّ منہم قسّیسین و رهباناً و أنّہم لایستکبرون. و إذا سمعوا ما أنزل الی الرسول تری

أعینہم تفیض من الدمع ممّا عرفوا من الحق» مائده/۸۳-۸۲

زیرا برخی از آنان، دانشمندان و رهبانانی هستند که تکبر نمی ورزند، و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشمه‌هایشان سرازیر می شود.

مهم ترین نکاتی که در این آیات بدان اشاره رفته، این است که نصارا استکبار نمی ورزند؛ یعنی دچار حالت استکباری - که ابلیس را از محضر الهی دور کرد - نمی شوند و در آخرت وارد بهشت خواهند شد.

قرآن «ترک دنیا»ی مسیحیان را محکوم نکرده است:

«و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم إلا ابتغاء رضوان الله»

و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند.

بدعت همواره ناپسند نیست. بدعت پسندیده هم داریم، اما سؤال این است که آیا مسیحیان حق رعایت رهبانیت (ترک دنیا) را داشتند؟ به نظر من تاریخ باید به این سؤال پاسخ بدهد.

در سوره آل عمران، قرآن اشاره می کند که از جمله اهل کتاب این گروه هستند: «امّة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون»

گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب می خوانند و سر به سجده می نهند.

مسلمانان از رهبانان عبادت پیشه ای که در بیابانها زندگی می کردند، چیزهای فراوانی - به ویژه از میراث معنوی و روحانی شان - آموختند. چه بسا این سخن درست باشد که غنای معنوی عرفان اسلامی، نتیجه تعامل عقیده اسلامی با زهد رهبانی ای است که در صحرای شبه جزیره عربستان و صحرای سوریه و دیگر قلمروهای دولت اسلامی و زبان عربی وجود داشته است.

قرآن کریم به روابط مسیحیان و مسلمانان به چشم روابطی ویژه می نگرد، اما قرآن هم مانند هر کتاب مقدس دیگری همواره مورد تفسیر و تأویل است و دارای معانی فراوان:

«قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربّی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربّی»

بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرگب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می یابد.

حدیثی هم داریم که قرآن را دارای ظاهر و باطن، و هر ظاهری را دارای باطنی - تا هفت یا هفتاد بطن - می داند. طبیعی است که هر تفسیری، بازتاب عصر و زمانه است که نویسنده اش در آن می زید؛ اما مشاهده می کنیم که از دیر زمان، مسلمانان از فرهنگ کثرت پذیر قرآنی فاصله گرفته اند؛ حتی در تاریخ طبری و دیگران می خوانیم که آنان آیه ۶۲ سوره بقره را که می گوید: نصارا و اهل دیگر ادیان که به خدا ایمان دارند در نزد خدا پاداش دارند، چنین تفسیر کرده اند که این آیه درباره سلمان فارسی و یاران او نازل شده است؛ و نیز آیاتی که نصارا را به سبب تکبر نورزیدن و پرستش خدا می ستاید، مربوط به نجاشی و یاران او که به رسالت محمد(ص) ایمان آوردند و مسلمان شدند می دانند. پرسشی که اینجا مطرح می شود این است که اگر این افراد مسلمان شدند، دیگر چگونه این آیات بر آنان قابل تطبیق است؟ با آن که درباره اهل کتاب یا غیرمسلمان بودن نازل شده است که اگر غیرمسلمانی مسلمان شود، حکمش همانند حکم دیگر مسلمانان است. بنابراین، باید این آیات را در

چارچوب عام قرآنی آن، مطالعه و بررسی کنیم، نه در چارچوب گروه معینی که در تاریخ ظهور کردند و گذشتند.

حال باید به این نکته بپردازیم که هدف از رابطه متمایز میان مسلمانان و مسیحیان و به طور خاص، و رابطه مسلمانان و پیروان دیگر ادیان و به ویژه، اهل کتاب چیست، هدف اساسی از این رابطه، گفت و گو و هم زیستی است، نه تنها هم زیستی مسالمت آمیز که هم زیستی ایمانی میان پیروان دیگر ادیان و امت اسلامی و کلیسای مسیحی و دیگران منظور نظر است. طبیعی است که این هم زیستی ایمانی باید بر پایه مبادی معینی استوار باشد که به نظر من مورد توافق همه ما است. در قرآن، خدا در خطاب به محمد(ص) به همه مسلمانان و اهل کتاب پیام می فرستد:

«قل یا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم...»

بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم. آن سخن یکسان این است که جز خدا را نپرستیم، و این یعنی اینکه تنها خدا را بپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر - یا چیز دیگری - را به خدایی نگیرد. خدا به مسلمانان خطاب می کند:

«ولا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن إلا الذين ظلموا منهم»

و با اهل کتاب جز به [شیوه ای] که بهتر است، مجادله نکنید، مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده اند.

ستم همیشه انحراف از راه عدل و اعتدال است و در اسلام هر دو گونه ستم - یعنی ستم بر خویش و ستم به دیگران - حرام است. در ادامه می فرماید:

«إلا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي أنزل إليك و إلهنا و إلهكم واحد و نحن له مسلمون»  
عنکبوت/۴۶

مگر [با] کسانی از آنان که ستم کردند و بگوئید: به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آورده ایم، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم. سه نکته دیگر باقی می ماند: نخست اینکه آن «اسلام» که قرآن بدان فرا می خواند کدام است؟ قرآن می گوید:

«إن الدين عند الله الإسلام» آل عمران/۱۹

در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است.

در همین سوره به دو آیه دیگر نیز در این باره بر می خوریم:

«ولوأمن أهل الكتاب لكان خيراً لهم...» آل عمران/۱۱۰

و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برای شان بهتر بود.

و آیه دوم می گوید:

«و من یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین» آل عمران/۸۵

و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.

این اسلامی که قرآن همه انسانها را بدان فرا می خواند، همانا اطاعت و انقیاد نسبت به اراده خداست؛ یعنی اینکه اراده انسان، مطابق اراده خدا شود. اسلام یعنی اینکه انسان تسلیم خدای عزوجل

و اراده و محبت و رحمت او شود. این اسلام، همان چیزی است که به نظر قرآن همه پیامبران برای آن آمده اند و همان مبنایی است که هستی بر آن استوار شده است. از نظر قرآن، جهان هستی تسلیم خدا است؛ زیرا از سنتهایی که خدا در آن نهاده است، پیروی می کند. اسلام انسان، برعکس اسلام فرشتگان، اسلامی آزاد، برگزیده و اختیاری است. ما انسانها و جنیان، تسلیم شدن یا تسلیم نشدن به خدا را بر می گزینیم. البته این داستان دیگری دارد که آیا جن، انسان است یا چیز دیگری است؟ از نظر قرآن، جن انسان نیست، بلکه آنان از آتش آفریده شده اند.

«و خلق الإنسان من صلصال کالفخار. و خلق الجنّ من مارج من نار» رحمن/۱۴-۱۵

انسان را از گل خشکیده ای سفال مانند آفرید و جنّ را از تشعشعی از آتش خلق کرد.

«إلّا إبلیس کان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه» کهف/۵۰

جز ابلیس که از [گروه] جنّ بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید.

از نظر قرآن، مخلوقات سه گونه اند: اول، فرشتگان که از جنس نورند و نافرمانی خدا نمی کنند (ابلیس از جنس فرشتگان نبود). دوم، جنّ که از آتش آفریده شده است و ابلیس از ایشان بود. سوم، انسان که همین موجود زمینی خاکی است. خدا نامها را به انسان آموخت و او را جانشین خود قرار داد. خدا می گوید:

«إنی جاعل فی الأرض خلیفه»

من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

این خلافت الهی، همان تکلیف و امانتی است که خدا آن را به آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کرد و آنان از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، و انسان آن را برداشت. بنابراین، جانشینی خدا در زمین - که از آن همه انسانها است - ویژگی انسان است و حکم می کند که جوهر اسلام، برداشتن بار جانشینی و امانت الهی به گونه ای شایسته است. هم چنین اسلام، همین شریعتی است که حضرت محمد(ص) آورده که مردمانی او را پیروی کردند و دیگرانی هم از او پیروی نکردند. این اسلام همان است که امام جعفر صادق(ع) می گوید:

«الإسلام ما علیه تتناکحون و تتوارثون، و الإیمان ما علیه تثابون و تعاقبون.»

اسلام همان چیزی است که بر اساس آن نکاح می کنید و ارث می برید، و ایمان آن چیزی است که بر اساس آن پاداش و سزا می بینید.

اسلام همان چیزی است که بادیه نشینان بدان گردن نهادند، ولی ایمان نیاوردند:

«قالت الأعراب أمّا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لمّا یدخل الإیمان فی قلوبکم»

حجرات/۱۴

بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید، ولی بگوئید: اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان راه نیافته است.

البته حکم کردن به این که ایمان در دل انسانها داخل شده یا نشده است، تنها از آن خدا است و از این رو، هیچ گاه در اسلام محکمه های تفتیش عقاید بر پا نشده است. کسی که می گوید: لا اله الا الله، شهادت بر اسلام داده است و مسلمان است و همه حقوق و وظایف یک مسلمان را دارد. بنابراین، مفهوم اسلام در دو سطح جهانی و تاریخی دینی، قابل بررسی است.



در حدیثی آمده است که جبرئیل از پیامبر و اصحابی که پیرامون آن حضرت بودند پرسید: اسلام چیست؟

حضرت پاسخ داد: اینکه شعائر یا ارکان اسلام را بر پاداری.

پرسید: ایمان چیست؟

پاسخ داد: اینکه به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و روز قیامت ایمان بیاوری.

سپس پرسید: احسان چیست؟

پاسخ داد: اینکه خدا را چنان بپرستی که گویی می بینی اش و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می

بیند.

بنابراین، احسان بالاترین مرتبه ایمان است و آن گاه که ایمان و احسان و اسلام جمع شدند، اسلام حقیقی را تشکیل می دهند. بنابراین، باید بین جوهر قرآنی مفهوم اسلام و اسلام به عنوان یک شریعت برای مردم، تفاوت نهاد.

اما نکته دوم درباره تحریف است که مشکل پیچیده ای است. برخی پژوهشها اثبات می کند که مسیحیان هم یهودیان را به تحریف متهم می کردند، اما زمانی که اسلام آمد و هر دو آنها را به تحریف متهم کرد، داستان تحریف بین یهودیان و مسیحیان به فراموشی سپرده شد. تحریف مسئله ای بسیار قدیمی و مربوط به پیش از اسلام است. تحریف چیست؟ آیا این است که از خلال تأویل و تفسیر، انجام شود و یا اینکه افزودن و تغییر متن، تحریف است؟ به آسانی نمی توان این پرسشها را پاسخ داد؛ زیرا آیاتی داریم که به صراحت از وقوع تحریف سخن می گوید و آیات دیگری هم داریم که به حقانیت تورات و انجیل تصریح دارند؛ مانند این آیه:

«و کیف یحکمونک و عندهم التوراة فیها حکم الله»

چگونه تو را داور قرار می دهند، با آن که تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا [آمده] است؟ خداوند تورات و انجیل را نازل کرد و اهل هر کدام از این دو کتاب را فرمان داد تا به آنچه که در آن دو کتاب آمده است حکم کنند. بنابراین چگونه ممکن است که قرآن، تورات و انجیل را ستوده باشد، اما نسخه ای از این دو کتاب در زمان بعثت و وحی، در نزد مردم وجود نداشته باشد؟ این پرسشها را باید از نو بررسی کرد و در موضوع تحریف و شقوق احتمالی آن، بازنگری کرد.

آخرین موضوعی که می خواهم مطرح کنم، آیه جزیه است که ذهنها را به خود مشغول داشته و دارد؛ آیه ای که به مسلمانان دستور می دهد:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق

من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون»

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند، حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

این آیه را باید در چارچوب قرآنی عام آن بررسی کرد. چه کسی می تواند حکم کند که همه اهل کتاب به دین حق متدین نمی گردند و به خدا ایمان نمی آورند؟ قرآن، مسیحیان و یهودیان را مشرک نامیده است. شرک پدیده ای بود که در میان عرب و بت پرستان رواج داشت. زمانی که قرآن از اهل کتاب، و به طور مشخص از مسیحیان یاد می کند، به آنان نسبت غلو می دهد و نه شرک:

«یا اهل الكتاب لاتغلو فی دینکم و لاتقولوا علی الله إلا الحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته» نساء/۱۷۱

ای اهل کتاب در دین خود غلوّ مکنید و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه او است.

به عقیده من برای این نظریه یا مفهوم قرآن، شواهد فراوانی در مسیحیت قدیم و جدید دارد و هنوز هم پرونده موضوع کاریستولوژی (الهیات مربوط به شخص مسیح) باز است؛ همان گونه که پرونده قرآن - که مسلمانان کلام خدایش می دانند - به لحاظ تحدید ماهیت رابطه کلام نزول یافته خدا با قدمت ذات خدا و موضوع خلق یا عدم خلق قرآن، همچنان گشوده است؛ و باز همان گونه که چگونگی رابطه مسیح - که کلام خدای ازلی است - با یسوع ناصری هم چنان محل بحث و بررسی است.

در اینجا همین اندازه می توان گفت که پرونده این موضوعات هم چنان باز است، اما ما مسلمانان با مسیحیان نقاط مشترک فراوانی داریم. کلیسا که جامعه کشیشان است مجموعه ای از افراد و ساختمانها نیست، بلکه همان امت مسیحی از زمان پیدایی تا روز قیامت است. هم چنین امت اسلامی مجموع دولتها و نظامهای اسلامی نیست، بلکه جوهر آن، همان جامعه ایمانی است که مسلمانان عرب و عجم را با شهادت واحد - که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد(ص) است - گرد می آورد. مسیحیت، برپایه دعوتی پایان بخش استوار است که معتقد است ملکوت خدا فرا رسیده است. انجیل از مسیح نقل می کند که گفت:

«سخن درست را برایتان می گویم. از بین حاضران در این مکان کسانی طعم مرگ را نخواهند چشید تا اینکه ملکوت خدا را که با قدرت فرا می رسد، مشاهده کنند.»

بسیاری از پدران و از جمله قدّیس پولس، جمله یادشده را به ختمیت پایان جهان تفسیر کرده اند. امت اسلام نیز بر مبنای ختمیت مبتنی شده و منتظر پایان کار جهان است. اسلام، محمد(ص) را پیامبر آخر الزمان می داند. این ختمیت گرایی - که امید انسان را به رحمت خداوند و محضر خدا در قیامت سوق می دهد - قوی ترین نقطه مشترک ما و مسیحیان است و این پدیده ابعادی فراوانی دارد که بسیار فراتر از حدّ اساطیر و خرافات است. بنابراین، اگر امید ما در این دنیا به آخرت است، باید برای آخرت کار کنیم:

«و للآخره خیر لک من الأولى»

آخرت برای تو بهتر از [جهان] نخست است.

همان گونه که قرآن بین دنیا و آخرت را پیوند می دهد، مسیحیت نیز، در این مثل زیبا که در انجیل متّی آمده است، بین آن دو پیوند می دهد:

«زیرا من گرسنه بودم، شما سیرم کردید؛ تشنه بودم، سیرابم کردید؛ غریب بودم، پناهم دادید؛ عریان بودم، لباسم پوشانید؛ بیمار بودم، پرستاری ام کردید و زندانی بودم، شما به سویم آمدید... هنگامی که از او پرسید: خداوندگار! تو را کی چنین دیده ایم؟ پاسخ گفت: هرگاه که با یکی از این کودکان چنین کردید، کاری برای من انجام داده اید.» انجیل متّی ۲۵، ۳۵-۳۶

اسلام نیز چنین می گوید:

«أرأيت الذي يكذب بالدين. فذلك الذي يدع اليتيم. و لا يحضّ على طعام المسكين. فويل للمصلين. الذين هم عن صلاتهم ساهون. الذين هم يراؤون. و يمنعون الماعون» ماعون/۱-۷

آیا کسی را که [روز] جزا را دروغ می خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را به سختی می راند، و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند. پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل اند، آنان که ریا می کنند و از [دادن] زکات [و وسایل مورد نیاز خانه] خودداری می کنند.

وجه مشترک دیگری که بین ما مسلمانان و مسیحیان وجود دارد این است که اعتقادات خود را به وحی مستند می کنیم. تورات به ما خبر می دهد که موسی به کوه رفت و تورات را از خدا دریافت کرد. در این مسئله برای ما چند و چون به کوه رفتن و کجایی کوه مهم نیست. تنها باید اقرار کنیم که تورات از سوی خدا نازل شده است. هم چنین جوهر انجیل، گفتار و رفتار حضرت مسیح است، اما مسائلی هم وجود دارد که ما را از یکدیگر جدا می کند. یکی از این مسائل، مسئله صلیب است و دیگری مسئله تثلیث و معنای آن. در این مسائل هم می توان از در مجادله برتری که قرآن بدان فرا می خواند، وارد شویم. نهایت کار این است که هدف این مجادله برتری که ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند آن هستیم، گرد آمدن در مجموعه ای ایمانی است که ما را به خدا نزدیک، و از گناهان دور می کند.

ما در لبنان و جهان عرب از مشکلی بزرگ به نام استکبار غربی و استعمار رنج می بریم. من منکر آن نیستم که تمدن غربی دستاورد مسیحیت و دین مسیحی است، اما مشکل امروز ما مسیحیت و اسلام نیست. مشکل ما استکبار، سلطه و آن چیزی است که من آن را «شرک جدید» می نامم. اسلام به عنوان دینی توحیدی ظهور کرد؛ یعنی این که جز خدا را نپرستیم، اما اگر همانند یهودیان اسرائیل، دین را به عنوان دین، و قومیت را به عنوان قومیت پرستیدیم، این قومیت گرایی افراطی ما را به شرک و بت پرستی می کشاند. گاه این بتها در قالبهای مادی است و گاه در قالبهای سیاسی و اجتماعی.

از ما خواسته شده است تا تنها خدا را بپرستیم و به او عشق ورزیم، اما این به معنای دست شستن از دنیا نیست؛ زیرا دنیا برای انسان آفریده شده است. باید چنان باشیم که در قرآن به هارون امر شده است:

«وابتغ فيما اتاك الله الدار الآخرة و لاتنس نصيبك من الدنيا»

و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش نکن.

من معتقدم که خداوند بر خلاف مردم، با زبانهای فراوانی سخن گفته است، ولی در پایان کار و از خلال همه این زبانها، همه ما را مخاطب خویش قرار داده است. بنابراین ما می توانیم سخن خدا را - حال از هر راهی که بیان شده باشد، چه از راه قرآن، انجیل و یا تورات و حتی کتابهای دیگری که پیروان متدین خود را مورد خطاب قرار دهد - «خطاب الهی» بنامیم؛ چنان که خداوند می گوید:

«أمنّا بالذي أنزل إلینا و أنزل إلیکم و إلهنا و إلهکم واحد و نحن له مسلمون» عنکبوت/۴۶

به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم، و خدای ما و خدای شما یکی است، و ما تسلیم اویم.

این همان اسلام راستین و منطبق با اراده الهی است. این آیه ما را به تلاش فرا می خواند تا به معنای واقعی مسلمان باشیم.